

اهداف بعثت انبياء

<?xml encoding="UTF-8">

هدایت تشریعی مردم اصولاً مسأله نبوت در قرآن کریم از آغاز خلقت بشر مطرح بوده است و زندگی انسان در این دنیا بر اساس هدایت تشریعی بنا شده است. قبول این مطلب با توجه به هدف آفرینش انسان در این جهان، روشن است. وقتی دانستیم علت این که انسان در عالم ماده بوجود آمده این است که مسیر اختیاری داشته باشد و سرنوشت خویش را به اختیار خود رقم بزند طبعاً می‌بایست از طرف خدا راهی به او نشان داده شود و این راه هم دو جهت داشته باشد: یکی جهت کمال و دیگری جهت نقص، یکی منتهی به سعادت و دومی منتهی به شقاوت، تا با انتخاب آزاد خویش یکی را برگزیند.

آیاتی داریم که از همان وقتی که حضرت آدم به زمین هبوط فرمود به ایشان وحی شد که وقتی هدایتی از طرف خدا به سوی شما آمد باید آنرا بپذیرید، اگر پذیرفتید و عمل کردید به سعادت خواهید رسید و اگر مخالفت نمودید به شقاوت:

" قلنا اهبطوا منها جميعا فاما يأتينكم مني هدي... (1) "

گفتیم که از بهشت بیرون آید در صورتی که از سوی من هدایتی بسوی شما آمد. در این صورت دو حالت دارید یا متابعت می‌کنید و به سعادت می‌رسید و یا مخالفت می‌کنید و به شقاوت:

" فمن تبع هداي فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون* والذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون "

یعنی از همان آغاز آفریده شدن آدم در زمین (یا سکونت ایشان) این مطلب برایشان روشن شد که شما دو راه در پیش خواهید داشت و از طرف خدا راهنمایی خواهید شد.

مشابه آن آیه:

" قال اهبطا منها جميعا "

(خطاب به آدم و حوا) هر دو از بهشت خارج شوید و در زمین فرود آید.

شاید هم خطاب به حضرت آدم و ابلیس باشد چون بعد فرماید:

" بعضكم لبعض عدو فاما يأتينكم مني هدي فمن اتبع هداي فلا يضل ولا يشقى (2) "

" یا بنی آدم اما یأتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی و اصلاح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون و

الذین کذبوا باياتنا و استکبروا عنها اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون" (3)

"ای فرزندان آدم، هرگاه پیامبرانی از خود شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، کسانی که پرهیزگاری کنند و به

صلاح آیند بیمی بر آنها نیست و خود غمگین نمی‌شوند. و آنها که آیات ما را به دروغ نسبت داده و از آن سر بر

تافته اند اهل جهنمند و جاودانه در آن خواهند بود."

خطاب کلی به همه آدمیزادگان دارد. ذکر این آیه از این جهت است که توهم نشود که این خطاب مخصوص آدم و حوا و یا ابلیس بود و ربطی به سایر انسانها ندارد. اینجا خطاب به بنی آدم است.

در سوره بقره داشت که : "فمن تبع" در سوره طه و نور : "فمن اتبع" در اینجا مصداقش را بیان می‌کند : "فمن اتقي و اصلح"

بنابراین مسأله هدایت تشریعی بوسیله وحی و نبوت چیزی است که در تقدیر آفرینش بوده و سکونت انسان در روی زمین بدون آن امکان نداشته است؛ چون خلاف حکمت الهی است.

بر این اساس خدا برای هر جمعیتی و هر امتی، پیامبری فرستاد. "و إن من أمة إلا خلا فيها نذیر" (4) حال آیا معنایش این است که در هر شهری، در هر جایی که چند تا از آدمیزادگان بودند باید پیامبر باشد یا در هر زمانی می‌بایست یک پیغمبری باشد که سلسله انبیاء از نظر زمان به هم اتصال داشته باشد و یا بصورت دیگری است؟ قرآن در این زمینه تصریحی ندارد، فقط یک تعبیر امت دارد. کلمه "امت" در قرآن معنای وسیعی دارد، بعضی تصور کرده اند که مساوی است با جامعه به معنای علمی اش، ولی اینطور نیست. امت در قرآن علاوه بر اینکه گاهی بر شخص اطلاق شده و گاهی هم به معنای زمان بکار رفته است در مواردی که بر گروهی از انسانها اطلاق شده قدر مشترک موارد استعمالش همین "گروه" است؛ مثلاً همه انبیا را یک امت حساب می‌کند : "ان امتکم امة واحدة" با اینکه همه آنان از نظر زمانی و مکانی و نیز روابط اقتصادی و سیاسی، اشتراکی نداشتند.

به هر حال امت در قرآن به معنای گروه است (5). حال منظور از اینکه هر امتی یک پیامبر دارد چیست؟ دقیقاً ما نمی‌توانیم معنایش را معین کنیم. آنچه می‌توان گفت این است که هر گروهی از انسانها که جدایی از انسانهای دیگر باشند و روابطشان بگونه‌ای نباشد که معلومات اینها به آنها منتقل شود. طبعاً هر کدامشان احتیاج به راهنمایی جداگانه‌ای خواهند داشت. اما اگر میلیونها انسان در طول دهها قرن، روابطشان آنچنان باشد که معلوماتشان به هم منتقل شود، اگر کتابی برای آنها نازل شد و در میانشان باقی باشد، همه اینها امت واحده حساب می‌شوند. در این آیه هم که می‌فرماید :

"و ان من امة الا خلا فيها نذیر" (6)

هیچ امتی نیست مگر اینکه پیامبری داشته است.
ظاهراً همین معنی اراده شده است.

اما اینکه ما همه پیامبرانی را که مبعوث شده‌اند، نمی‌شناسیم، ضرری نمی‌زند. در بعضی روایات آمده که 124 هزار پیامبر بوده‌اند حالا روایاتش از نظر سند اعتبار دارد یا نه کاری نداریم. به هر حال، تعداد زیادی از پیامبران مبعوث شده‌اند و در قرآن نام حدود 25 نفر از انبیا ذکر شده است و بقیه آنها شناخته شده نیستند و حتی اسم آنها را هم نمی‌دانیم. اجمالاً طبق این آیه شریفه سوره فاطر، می‌دانیم که هر امتی (به معنای مذکور) یک پیامبری داشته است.

طبق برهانی که برای لزوم نبوت آوردیم و عرض کردیم که مورد تأیید قرآن است، ضرورت نبوت و ضمناً هدف انبیا معلوم می‌شود. از این راه اثبات کردیم که چون انسان می‌بایست راه سعادت و شقاوت را آزادانه برگزیند باید نسبت به هر دو راه شناخت داشته باشد و عقل انسان و سایر مشاعرش برای تشخیص صواب و خطا کافی نیست. پس راه دیگری که ما اسمش را وحی می‌گذاریم باید باشد و گرنه انسان نمیتواند راه حق را تشخیص دهد. طبعاً مسؤول هم نخواهد بود. و چون خدا انسان را آفریده که مسؤول باشد، یعنی انتخاب کند تا به نتایج اعمالش برسد، باید راهی برای شناخت قرار داده باشد. پس اولین هدفی که طبق این برهان بدست می‌آید این است که انسانها راه صواب و خطا را بشناسند تا هرکدام هر راهی را برمیگزینند آگاهانه باشد به دیگر سخن، حجت بر ایشان تمام باشد. در این زمینه آیاتی در قرآن کریم هست که این معنی را تأیید بلکه تصریح می‌کند از

جمله :

"رسلا مبشرين و منذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل و كان الله عزيزا حكيم (7) "

"ما پیامبرانی مژده دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا مردم را بر خدا حجتی نباشد و خدا پیروزمند و حکیم است." مخصوصا با ذیل آیه که می فرماید : " و كان الله عزيزا حكيم " روشن می شود که اتمام حجت لازمه حکمت الهی است. و این همان تقریبی است که ما در استدلال عرض کردیم که حکمت الهی اقتضا می کند که راه نبوت برای بشر باز باشد.

مشابه این آیه : (البته این آیاتی که عرض می کنم بعضی خطاب به یک قوم خاصی است یا احیانا خطاب به اهل کتاب است و یا به مشرکین مکه، ولی مضمون یکی است)

" أن تقولوا انما انزل الكتاب علي طائفتين من قبلنا و إن كنا عن دراستهم لغافلين أو تقولوا لو انا انزل علينا الكتاب لكنا اهدي منهم ... (8) "

"ما پیامبر را همراه با کتاب فرستادیم تا نگویید که تنها بر دو طایفه ای که پیش از ما بودند کتاب نازل شده و ما از آموختن آنها غافل بوده ایم. یا نگویید که اگر بر ما نیز کتاب نازل می شد، بهتر از آنان به راه هدایت می رفتیم." اگر ما برای شما پیغمبر نفرستاده بودیم شما می توانستید بگویید خدا برای یهود پیامبر فرستاده و آنها راه حق را شناختند منتهی بسیاری از آنها گمراه شدند. نصاری هم همین طور، اگر خدا برای ما پیامبر فرستاده بود، بیشتر از راه حق تبعیت می کردیم. از این روی برای شما هم پیامبر فرستادیم تا شما هم آزمایش شوید.

جالب است که درجای دیگری قرآن می فرماید که قبل از بعثت پیامبر اسلام (ص) قسم خورده بودند که اگر خدا برای ما پیامبری بفرستد از او تبعیت می کنیم و مهتدی تر از اقوام دیگر خواهیم بود : " و اقساموا بالله جهد ایمانهم ... (9) " معلوم می شوند که اولاً معتقد به الله بوده اند و قسمهای غلاظ و شدادی هم خورده بودند : "اقسموا بالله جهد ایمانهم."

با نهایت جدیت قسم خورده بودند که :

"لئن جائهم نذیر لیکونن أهدی من إحدى الامم."

اگر پیامبری بسوی آنها بیاید از سایر امم مهتدی تر خواهند بود :

" فلما جائهم نذیر ما زادهم الا نفورا"

وقتی خدا پیامبر را فرستاد، به جای اینکه از او تبعیت کنند و حمایتش کنند بیشتر رمیدند .

پس معلوم می شود یکی از اهداف بعثت انبیا اتمام حجت بر مردم بوده است. آیه دیگر خطاب به اهل کتاب : " یا اهل الکتاب قد جائکم رسولنا یبین لکم علی فترۃ من الرسل ان تقولوا ما جائنا من بشیر و لا نذیر فقد جاءکم بشیر و نذیر و الله علی کل شیء قدير (10) " "ای اهل کتاب فرستاده ما در دورانی که پیامبرانی نبودند مبعوث شد تا حق را بر شما آشکار کند و نگویید که مژده دهنده و بیم دهنده ای بر ما مبعوث نشده است. اینک آن مژده دهنده و بیم دهنده آمده است و خدا بر هر چیز تواناست."

البته اهل کتاب خود را تابع پیامبری می دانستند، ولی انتظار داشتند پیامبر دیگری بیاید . شاید هم بر اساس وحیی بود که قبلاً به انبیا شده بود که بشارت وجود پیامبر خاتم به آنها داده شده بود :

"و برسول يأتي من بعدي اسمه احمد (11) "

"و به پیامبری که بعد از من می آید و نامش احمد است بشارتتان می دهم."

بهر حال اینها انتظار داشتند که پیامبری بیاید، برای اینکه مبدا شما بهانه ای داشته باشید و بگویید چون پیامبری

نیامد ما گمراه شدیم در اثر اینکه مثلاً کتاب تحریف شده بود، تعالیم انبیا سابق در دست ما باقی نبود، احتیاج به پیامبر دیگری بود و یا چون وعده داده شده بود ما انتظار داشتیم و وقتی نیامد برای ما شک حاصل شده بود، برای اینکه این حرفها را نگوئید : "فقد جائکم بشیر و نذیر" آیه دیگر :

" و لو انا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع ایاتک من قبل ان نذل و نخزي (11) " اگر پیش از آمدن پیامبری عذابشان می‌کردیم، می‌گفتند : ای پروردگار ما، چرا رسولی بر ما نفرستادی تا پیش از آنکه به خواری و رسوایی افتیم، از آیات تو پیروی کنیم؟"

خدا مردم را برای این آفریده بود که با اختیارشان یا راه خوب را انتخاب کنند یا بد را و اگر راه بد را انتخاب کردند می‌بایست به نتیجه اعمالشان برسند. پس برای کسانی که راه خطا را بر می‌گزینند ناچار عذاب محقق خواهد شد. اما اگر ما این عذاب را بر آنها نازل می‌کردیم، قبل از اینکه به سوی آنها پیامبری می‌فرستادیم آنها می‌توانستند بگویند ما راه خوب و بد را نمی‌دانستیم. چرا پیامبری نفرستادی تا ما را هدایت کند. یا غفلت کرده بودیم، چرا کسی را نفرستادی که ما را از غفلت در آورند؟ پس ارسال رسل برای جلوگیری از این بهانه‌هاست. آیه دیگر :

"... و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا (13) "

"ما هیچ مردمی را عذاب نمی‌کنیم تا آنگاه که پیامبری برایشان بفرستیم." این آیات مؤید این است که یکی از اهداف نبوت، دست کم، اتمام حجت و قطع عذر است.

تعلیم مردم آیاتی دیگر داریم که پیامبر مبعوث می‌شود تا به مردم چیزهایی را بیاموزد که نمی‌دانند، آن هم تقریباً همین مفاد را دارد. یعنی آنچه را خود مردم می‌دانند که خوب است، باید عمل کنند. هرچند پیامبری مبعوث نشود و لذا حتی مستضعفینی که دعوت پیامبران را درک نکرده‌اند آنها هم به اندازه عقل خودشان مسؤولند علت اصلی نبوت این است که چیزهایی که مردم نمی‌دانند و خودشان نمی‌توانند بفهمند به آنها یاد دهند : " و یعلمکم ما لم تکنوا تعلمون (14) " ، " و علمک ما لم تکن تعلم (15) " ، آنها هم تقریباً مؤید همین مضمون است.

اصلاح تحریفها از بعضی آیات نکات دیگری هم استفاده می‌شود که شاید نسبت به همه انبیا عمومیت نداشته باشد. بد نیست قبل از ورود در مطلب، توضیحی مقدماتی عرض کنم :

فرض کنید خدای متعال پیامبری فرستاده و مردمی را به راه حق هدایت کرده است، بعد در اثر مرور زمان و یا عوامل مختلف دیگر، دعوت آن پیامبر تحریف شده و همان چیزی که وسیله هدایت مردم بود اکنون باعث گمراهی آنان شده است. ما در زمان خودمان این نمونه‌ها را فراوان می‌بینیم. انجیلی که از طرف خدا به حضرت عیسی (ع) نازل شده بود امروز هیچ جزئی از آن در دست نیست. شاید در همه کتابخانه‌های دنیا یک نسخه از انجیل اصلی پیدا نشود، آنچه در دست است نوشته کسانی است که به نام شاگردان حضرت عیسی (ع) نامیده شده‌اند. که انتساب این اناجیل به آنها هم قطعی نیست. لحن این اناجیل چند گانه مثل کتاب تاریخ است؛ فلان روزی حضرت عیسی آمد در میان شاگردانش و چنین گفت و آنها سؤال کردند و او جواب داد و پیداست که این کتابی نیست که به حضرت عیسی نازل شده است. در همین کتاب مطالبی هست که هم مخالف عقل است و هم مخالف آنچه جمیع شرایع آسمانی بر آن اتفاق داشته‌اند. هم شرک در آن هست و هم احکام مورد اتفاق

کتابهای آسمانی در آنها تحریف شده است. پس این امر چیزی است واقع شدنی، "ادل دلیل علی امکان الشیء وقوعه" بنابراین ممکن است خدا پیامبری را بفرستد و راه حق را هم به مردم نشان دهد و کتابی بر او نازل کند بعد کتاب تحریف شود. در چنین وضعی باز حکم مردمی را دارند که پیامبر ندارند و کتابی ندارند. احتیاج هست که پیامبری بیاید و دست کم آن جهات تحریف شده را ترمیم کند. حال شرایع جدیدی هم بیاید یا نه مسأله دیگری است. ولی خود اینکه مردم را از انحراف خارج کند و حق را بدست آنها بدهد این یک عامل جدیدی است.

رفع اختلافات دینی بعضی آیات اشاره به این مطلب دارد که علماء اهل کتاب مطالبی را پنهان کرده بودند و به مردم نمی‌گفتند، اختلافاتی بود که خود علماء اهل کتاب بخاطر منافع خودشان ایجاد کرده بودند اینها موجب می‌شد که خدا پیامبری بفرستد تا اختلافات را رفع کند و حق را به مردم نشان دهد :

" یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبیین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر (16) "

" ای اهل کتاب، پیامبر ما نزد شما آمد تا بسیاری از (محتویات) کتاب خدا را که پنهان می‌داشتید برایتان بیان کند و از بسیاری (از خطاهای شما) در گذرد"

شما بسیاری از مطالب کتاب آسمانی را اخفاء کرده بودید. معلوم است که در بین آنان، علمایی بودند که می‌دانستند و به مردم نمی‌گفتند. البته آیات دیگری هم هست که دلالت می‌کند بر اینکه چیزهایی را خودشان می‌نوشتند و می‌گفتند اینها از طرف خداست : " فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیههم ثم یقولون هذا من عندالله (17) " یا " یحرفون الکلم عن مواضعه (18) " این کار بسیاری از علماء اهل کتاب بود که چنین می‌کردند. قرآن می‌فرماید : پیامبر آمد تا حقایقی را که اخفا کرده بودید آشکار کند.

آیه دیگر :

" کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیہ و ما اختلف فیہ الا الذین اوتوه من بعد ما جائتهم البینات بینهم فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیہ من الحق باذنه و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم (19) "

" مردم، یک امت بودند پس خدا پیامبران بشارت دهنده و ترساننده را بفرستاد، و بر آنها کتاب به حق نازل کرد تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارند میانشان حکم کند، ولی جز کسانی که کتاب بر آنها نازل شده و حجت‌های آشکار گشته بود از روی حسدی که نسبت به هم می‌ورزیدند هم اختلاف نکردند. و خدا مؤمنان را به اراده خود در آن حقیقتی که اختلاف می‌کردند راه نمود، خدا هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند."

این آیه شریفه جای بحث زیادی دارد. نکته‌هایی هست که ابتدا مبهم است و جای آن دارد که در اطرافش بحث شود. از جمله : " کان الناس امة واحدة " اشاره می‌فرماید به یک عصری و دوره‌ای که مردم امت واحدی بودند. در اینجا جای این سؤال هست که "امت واحد" یعنی چه؟ آیا از لحاظ اعتقاد واحد بودند و یا از لحاظ دیگری مثلا از لحاظ مکان و یا کسانی بودند که زندگی و ساده یکنواخت داشتند، اگر منظور وحدت در اعتقاد است آیا بر حق بودند یا اعتقاد باطل داشتند؟

مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه از این جمله استظهار کرده‌اند (به قرینه جمله بعد) که منظور این است که مردم یک زندگی ساده و یکنواختی داشتند، در همان اوایل سکونت حضرت آدم بر روی زمین افراد معدودی از انسانها بودند که فرزندان داشتند و ساده می‌زیستند و مسائل اجتماعی پیچیده‌ای که موجب اختلاف شود نبود و اگر هم بود اختلاف فردی بود. بهرحال ایشان چنین استظهار کرده‌اند. ولی احتمال دارد منظور این باشد که همه

از لحاظ اعتقادي داراي عقیده واحد حق بودند. يعني زماني بر بشر گذشت که همه موحد بودند و دستورات انبيا و پیامبرشان را - که حضرت آدم در میان آنها بود - عمل می کردند. حال اگر کسانی هم عصیان می کردند این در هر امتی هست. اما در مسلک نبود. یک مسلک توحیدی بود که حضرت آدم برای بشر آورده بود و مسلک و مذهب جامعه، همان بود. بعد این دوره گذشت، مذاهب مختلفی بوجود آمد، مذاهب شرک آلود. بعد از اینکه اختلافات مذهبی پدید آمد و حق در جامعه مجهول ماند، احتیاج پیدا شد که پیامبران دیگری مبعوث شوند. خود حضرت آدم نبی بود ولی مدتی گذشت - مثلا هزار سال - آنوقت هم هزار سال چیزی نبود در روایت هست که عمر حضرت آدم حدود نهصد سال بوده است، یک نسل گذشت و مردم دینشان هم دین حضرت آدم بود. پس از این - مثلا در هزاره دوم - وقتی حضرت آدم از دنیا رفت اختلافاتی در مردم پدید آمد و مذاهب شرک آلودی بوجود آمد، " فبعث الله النبیین " خدا به حضرت آدم اکتفا نکرد، و شروع کرد به ارسال انبیاء : " ارسلنا رسلنا تتری " پشت سر هم خدا پیامبران را فرستاد تا اختلافاتی که در بین مردم پیش آمده بود رفع شود : " فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق " شاید از این آیه بتوان استفاده کرد که حضرت آدم کتاب نداشته و به صورت شفاهی دعوت می فرموده است و کتاب مدونی در بین مردم نبوده است. بعد از این دوره - که اختلافات در بین مردم پدید آمد - خدا انبیاء را فرستاد و کتاب بر آنها نازل کرد، یعنی یک متن وحی که در بین مردم محفوظ ماند " فرق است بین اینکه به حضرت آدم (ع) الهام شود که به مردم بگو مثلا بروید حج (چون در نهج البلاغه هست که حج از اول خلقت حضرت آدم بوده) مردم هم چون می دانستند حضرت آدم (ع) پیامبر است و به او وحی می شود عمل می کردند ولی بعد از اینکه اختلافات پدید آمد احتیاج به یک متنی پدید آمد که در بین مردم باشد، یا نوشته و یا غیر نوشته، و عبارتش محفوظ باشد. کتاب را چرا نازل کردیم؟ : " لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه " در موارد اختلاف ایشان حاکم باشد و اختلافشان را رفع کند.

" و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه " غیر از اختلاف در میان مردم در خود کتاب هم اختلافاتی بوجود آمد. چه کسانی اختلاف کردند؟ کسانی عمدا کتاب را تحریف می کردند. " بغیا بینهم " از روی ستم و سرکشی در دین خدا اختلاف ایجاد می کردند. طبعا بخاطر منافع خودشان.

" فهدی الله الذین امنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه ... "

آن کسانی که ایمان آورده بودند خدا به اذن خودش آنها را هدایت کرد.

" و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم "

منظور از استشهاد به این آیه این است که وقتی در دین الهی اختلافی به وجود آمد، وجود اختلاف، موجب می شود که پیامبر دیگری مبعوث شود تا اختلافات را رفع کند. اختلافاتی که در اثر گذشت زمان یک پیغمبری و عدم حضور او در میان امت پدید می آید. هر چند از روی بغی بود. و کسانی عمدا این کار را می کردند ولی خدا پیامبر دیگری را مبعوث می کرد تفضلا تا نسلهای آینده گمراه نشوند.

حکمتها و مصالح دیگری نیز برای وجود انبیا از قرآن کریم استفاده می شود چنانکه از راه عقل نیز می توان به پاره ای از آنها پی برد. و اینک بعضی از حکمتهایی که از قرآن کریم استفاده می شود :

قضاوت چنانکه از خود قرآن استفاده می شود یکی از منافع وجود انبیاء این بود که غیر از آنکه اصل حکم را به مردم می رساندند، آن حکم را تطبیق بر موارد می کردند، و در مورد مشاجراتی که بین مردم پدید می آمد قضاوت می کردند. (حالا آیا همه انبیاء چنین بوده اند یا بعضی؟) حضرت داوود (ع) از کسانی بود که رسما از طرف خدا برای

قضاوت بین مردم تعیین شد : ظاهراً اختصاص به بعضی از انبیا داشته است " یا داوود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق " (20). در مورد پیامبر اسلام (ص) هم می‌فرماید :

" انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن للخائنین خصیما " (21)

" ما این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم تا بدان سان که خدا به تو آموخته است میان مردم داوری کنی و به نفع خائنان به مخاصمت بر مخیز "

روشن است که منظور از این حکومت و داوری، قضاوت بین مردم در مورد مشاجرات است.

حکومت بعضی انبیا مقامی بالاتر از قضاوت هم داشته‌اند. یعنی رسماً رئیس حکومت و جامعه بوده‌اند و مردم می‌بایست از آنها اطاعت کنند آیه‌ای هست که بطور کلی می‌فرماید : " ما هر پیامبری را برای مردم فرستادیم برای این بود که مردم از او اطاعت کنند ". بنابراین هر پیامبری هر چه ادعا کند که از طرف خداست و لازم است اعمال کند، مردم باید بپذیرند. وقتی فرمود من از طرف خدا برای قضاوت تعیین شده‌ام، مردم باید قبول کنند. اگر فرمود من به عنوان حاکم جمعیت تعیین شده‌ام در شؤون سیاسی و تدبیر امور اجتماع باید از من اطاعت کنید مردم باید قبول کنند. بطور کلی هر پیامبری بر هر جمعیتی مبعوث می‌شود (در صورتی که پیامبری او ثابت شده باشد) هر ادعایی از طرف خدا بکند مردم باید بپذیرند :

" و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله " (22)

" هیچ پیامبری را نفرستادیم جز آنکه دیگران به امر خدا، مطیع فرمان او شوند "

اگر بنا باشد مردم خودشان تشخیص دهند که کدام حرفش از طرف خداست و کدام حرف از طرف خودش و احياناً احتمال بدهند که بعضی جاها دروغ می‌گوید، این نقض غرض می‌شود و به او اعتمادی نمی‌ماند پس ناچار وقتی نبوت او ثابت شد، باید بدون قید و شرط اطاعت شود. مگر بگوئید از ناحیه خودم این حرف را می‌زنم ولی اگر ادعا کرد که از طرف خدا منصوبی دارد، مردم باید بپذیرند.

البته در بعضی موارد هست که بعضی پیامبران خودشان متصدی حکومت نشدند، بلکه از طرف خدا حکومت دیگری را تایید کردند، چنانکه گروهی از بنی اسرائیل آمدند نزد پیامبرشان - - که در روایت اسم آن پیامبر " صموئیل " ذکر شده است - گفتند :

" ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله " (23)

" برای ما پادشاهی تعیین کن تا در راه خدا بجنگیم "

پیدا است که خود صموئیل ملک نبوده است و گر نه مردم به او نمی‌گفتند از خدا بخواه که ملکی برای ما بفرستد. پس هر پیامبری این طور نبوده که از طرف خدا حکومت داشته باشد. ولی قدر متیقن، پیامبر اسلام (ص) چنین بوده‌اند. از انبیا سابق هم کسانی بوده‌اند که حکومت داشته‌اند مثل حضرت سلیمان، قرآن صریحاً می‌فرماید : ملک را به او عطا کردیم. در مورد پیامبر اسلام (ص) هم ادله زیادی داریم : " النبی اولی بالمومنین " و نیز موارد دیگری که حالا در مقام بحث آن نیستیم.

بنابراین یکی از اهداف ثانوی از نبوت که در بعضی نبوت‌ها تحقق می‌یابد این است که حکومت حقه‌ای در روی زمین پیاده شود و مردم در زیر چتر آن حکومت حق، هم دنیا و هم آخرتشان اصلاح شود.

از جمله اهداف سیاسی که برای رسالت انبیا در نظر گرفت یکی در مورد حضرت موسی (ع) است که وقتی آمد بسوی فرعون و او را دعوت به پرستش خدا کرد ضمناً فرمود : " فارسل معی بنی اسرائیل " این یکی از اهدافش

بود که در همان مذاکره اولی با فرعون مطرح کرد : من رسول خدا هستم به سوي تو. " فارسل معي بني اسرائيل " ، این یک کار اجتماعی و سیاسی است که مردمی را از سیطره ظالمانه حاکمی خارج کند و به سرزمین دیگری ببرد تا آزادانه زندگی کنند و این جزء هدف رسالت حضرت موسی (ص) بود و از آیات قرآنی کاملاً روشن است از جمله : " و قال موسي يا فرعون اني رسول من رب العالمين حقيق علي ان لا اقول علي الله الا الحق قد جئتكم ببينة من ربكم فارسل معي بني اسرائيل " (24)

"موسی گفت : ای فرعون، من پیامبری از جانب پروردگار عالمیانم، شایسته است که درباره خدا جز به راستی سخن نگویم. من همراه با معجزه‌ای از جانب پروردگارتان آمده‌ام. بني اسرائيل را با من بفرست "

تذکر دادن از جمله نکته‌هایی که از قرآن کریم استفاده می‌شود که از فواید نبوت بلکه از اهداف نبوت است این است که مردم با اینکه چیزهایی را می‌توانند درک کنند و یا بصورت مبهم و نیمه آگاهانه درک کرده‌اند احتیاج به تذکر دهنده‌ای دارند که آن درک نیمه آگاهانه آنها کامل شود و به تعبیر قرآن کریم از غفلت خارج شوند و به ذکر و آگاهی برسند. تعبیراتی که در قرآن، در مورد خود قرآن و بسیاری از کتابهای آسمانی دیگری بعنوان : "ذکر، ذکر، تذکره، مذكر" و امثال اینها شده است ناظر به این جهت است.

ذکر، یادآوری است یعنی چیزی را انسان می‌داند اما فراموش و یا غفلت کرده است و به عبارتی نیمه آگاهانه شده است. و طبعاً علم وقتی در انتخاب اثر دارد که مورد توجه باشد. ممکن است جوامعی در اثر عوامل مختلفی به حالی بیفتند که این غفلت عمومیت پیدا کند. جو جامعه طوری می‌شود که اصلاً این مسائل برایشان مطرح نشود، راهی هم برای اینها از خود مردم نیست. در اینجا نیز کار انبیاء این است که مردم را از غفلت درآورند. در آن جمله معروف از نهج البلاغه هست که :

"ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكروهم منسي نعمته (25) "

خداشناسی و خدا پرستی امری است فطری، اما مغفول عنه واقع می‌شود. بسیاری از چیزها را عقل مردم درک می‌کند اما این عقل زیر خروارها خاک و سنگ هواهای نفسانی مدفون می‌شود است، کار پیامبران این است که این عقلهای مدفون شده را برانگیزانند : " و يحتجوا عليهم بالتبليغ، و يثيروا لهم دفائن العقول " و این مسأله‌ای است که ما روی آن تکیه داشتیم، یعنی مسأله احتجاج بر مردم بواسطه تبلیغ رسالت الهی. پس تذکر و بیرون آوردن مردم از غفلت و توجه دادن به آنچه فطرتاً درک می‌کنند و یا با عقل خویش می‌شناسند یکی از وظایف انبیاء و از فوایدی است که بر وجود انبیاء مترتب می‌شود .

انذار و تبشیر و بالاخره نکته دیگری که از آیات کریمه درک می‌شود این است که گاهی انسان چیزی را می‌داند و حتی ممکن است توجه هم داشته باشد اما انگیزه عمل ندارد در این صورت باید در انسان انگیزه‌ای پدید آید تا او را به حرکت آورد. انبیاء به عنوان "منذر و مبشر" این کار را انجام می‌دهند. انگیزه‌ها را در مردم به وجود می‌آورند، گرایش‌های خفته را بیدار می‌کنند. هر انسانی از عذاب می‌ترسد و حتی احتمالش ولو ضعیف هم باشد باید مؤثر باشد ولی عملاً در مردم چنین تأثیری دیده نمی‌شود، اما وقتی پیامبر بیاید و عذابهای اخروی را توضیح دهد، نعمتهای بهشتی را برشمارد با انذار و تبشیر گرایش‌ها را به فعلیت، و عملها را به آگاهی می‌رساند. چون قبلاً گفته‌ایم در روح انسان دو دستگاه کار می‌کند : یکی دستگاه بینش و دیگری گرایش. پیغمبران بوسیله انذار و تبشیر و با بیاناتی که نسبت به نعمتهای الهی و عذابهای او دارند گرایشهای انسان را تحریک می‌کنند.

اگر آیات قرآن را بررسی کنید، می‌بینید که بخش عظیمی از آیات - چه از قول پیامبر اکرم (ص) و چه از قول انبیاء سلف (ع) در خصوص انذار و تبشیر است، یعنی در بیان نعمتهای آخرتی و بیان عذابهاست. این مسائل در قرآن بقدری مهم است که اصلاً پیامبر را به عنوان "نذیر" می‌نامد :

"و ان من امة الا خلا فيها نذير" (26)

"و هیچ ملتی نیست مگر آنکه در میانشان بیم دهنده‌ای بوده است"

این بارزترین صفت پیغمبر است و ضرورتش هم کاملاً احساس می‌شود، زیرا کسی باید در جامعه باشد تا مردم را متوجه خطرات آینده بکند. و بالاخره در این آیاتی که خواندیم دیدیم که وصف مبشر و منذر مرتب تکرار می‌شد : رسلاً مبشرین و منذرین...، فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین. در مورد اوصاف پیغمبر اکرم (ص) هم در خود قرآن در چند مورد "بشیر" و "نذیر" آمده است. پس این هم یکی از اهداف نبوت است.

مبارزه با ظلم و فساد از جمله اهدافی که از آیات کریمه استفاده می‌شود مبارزه عملی با ظلمها و فسادهایی بود که در زمان خودشان رایج بوده است. آنطور که از قرآن کریم استفاده می‌شود هر یک از اقوامی که برایشان پیامبری مبعوث می‌شد، فساد یا فسادهای خاصی در میان آنها رواج داشت، هر چند همه انبیاء یک هدف اساسی داشتند که بلا استثناء در سرلوحه دعوتشان بوده و آن دعوت به پرستش خدای یگانه است :

"و لقد بعثنا في كل امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت" (27)

"در میان هر ملتی پیامبری مبعوث کردیم، که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری جوید"

ولی در کنار این هدف اساسی که عنوان کلی آن پرستش خدا و انقیاد در مقابل اوامر و نواهی الهی است، هر پیامبری بر مفسده رایج در زمان خودش بیشتر تکیه می‌کرده است، مثلاً هر جا داستان حضرت شعیب (ع) ذکر می‌شود مسأله "وزنوا بالقسطاس المستقیم" (28) و "لا تبخسوا الناس اشیاءهم" (29) "کنارش ذکر می‌شود. یا حضرت لوط وقتی مبعوث شد فساد خاصی در زمان ایشان شایع شده بود که حضرت با آن شروع به مبارزه کرد. نمونه‌ها در قرآن کریم فراوان است این نشانه این است که یکی از اهداف انبیاء مبارزه عملی با فساد زمان خویش بوده است.

توجه دادن مردم به توحید و معاد در ابتدای این بحث، برهانی راجع به ضرورت نبوت اقامه کردیم بر این اساس که انسان برای تکامل اختیاری آفریده شده است و در این جهان با اعمال نیک و بد خویش سعادت یا شقاوت آخرتش را تحصیل می‌کند، پس باید از رابطه افعال خود با نتایج اخروی آنها آگاه باشد تا بتواند آزادانه انتخاب کند، و یا به تعبیر دیگر، لازم است بداند چه کاری خوب است و باید انجام دهد و چه کاری بد است و نباید انجام دهد. و چون عقل انسان برای کشف این روابط بطور دقیق مفید نیست حکمت الهی اقتضا می‌کند که راه دیگری برای تحصیل این علم در دسترس بشر قرار دهد، که آن راه همان راه وحی و نبوت است.

در بحث بعدی گفتیم این مطلب از آیات کریمه قرآن هم استفاده می‌شود که اگر خدا پیامبران را نمی‌فرستاد حجت بر مردم تمام نبود و عرض کردیم که تفصیل این مطلب همین است که عقل انسانها برای برشناختن خیر و شرشان کافی نبود و می‌توانستند بگویند که ما نمی‌دانستیم چه کاری باید انجام دهیم و چه کاری نباید انجام دهیم.

نکته‌ای دیگر در ضمن بحث روشن شد که می‌توانیم بر اساس این نکته حجت دیگری برای "ضرورت نبوت" اقامه

کنیم و آن این بود که : گاهی انسان - حتی در مواردی که عقلش هم برای درک مسائل کافی است - در اثر عواملی غافل می‌شود، مثلاً عقل انسان برای اثبات وجود خدا و برای توحید کافی است ولی گاهی شرایط اجتماعی طوری است که کارآیی خودش را از دست می‌دهد . یعنی جو اجتماعی خاصی بوجود می‌آید که انسان از این حقیقت غافل می‌شود و عقلش را در راه اینکه آیا توحید حق است یا نه بکار نمی‌گیرد. این واقعیتی است که کم و بیش قابل پذیرفتن است. فرض کنید بچه‌ای در خانواده‌ای متولد شده که از روزی که چشم باز کرده پدر و مادرش را بت پرست یافته است وقتی وارد محیط مدرسه شده آنجا هم تعالیم شرک آمیزی به او القاء می‌شود، طبعاً هر مکتبی هم شباهتی را به صورت دلیل برای حقانیت خودش اقامه می‌کند . ذهن بچه با این شباهت خو گرفته، جو اجتماعی هم کمک کرده و اصلاً بحثی از توحید و خداپرستی هم به گوشش نخورده است، در چنین شرایط و اوضاعی خیلی طبیعی است که چنین فردی مشرک بار بیاید و اصلاً این مسأله هم به ذهنش نیاید که آیا این راه صحیح است یا باطل؟ و همین طور در مورد معاد، گفتیم عقل انسان فی الجمله برای اثبات معاد کافی است ولی اگر فردی در محیطی بود که اصلاً اسمی از حیات آخرت به گوشش نخورده و توجهی به این مطلب پیدا نکرده است و آنچه دیده و شنیده و خوانده همه مربوط به زندگی دنیا و لذا از آن و یا رفتارهای عقلایی که می‌بایست در دنیا برای تنظیم امور معاش و تنظیم امور اجتماعی انجام داد، بوده است. پیداست که چنین فردی خود به خود به فکر عالم آخرت نمی‌افتد و یا اگر به فکر بیتقد ممکن است آنقدر شباهت به او القاء کنند که نتواند باور کند. پس حتی در مواردی که عقل انسان فی حد نفسه می‌تواند برهان اقامه کند و حقیقت را بیابد، گاهی شرایط طوری می‌شود که عقل این کارآیی را ندارد. و می‌دانیم که این دو مسأله یعنی توحید و معاد (ایمان بالله و بالیوم الآخر) از مهمترین مسائل ادیان است و اگر این دو برای کسی حل نشود بطور کلی راهی برای سعادت آخرت نخواهد داشت و در چنین مسائلی می‌بینیم که گاهی شرایط اجتماعی بگونه‌ای است که انسان از آنها غافل می‌شود.

بنابراین خدایی که انسان را برای سعادت آخرت آفریده است - سعادت که در گرو ایمان بالله و بالیوم الآخر است - و می‌داند که برای انسانها شرایطی پیش می‌آید که از این مسائل بکلی غافل می‌شوند حکمت او اقتضا می‌کند که در چنین شرایطی مصلحینی، معلمینی، مذکرینی بفرستد که مردم را متوجه مطلبی کند که فطرتشان به آن شهادت می‌دهد و عقلشان به آن مطلب دلالت می‌کند ولو غافل شده‌اند.

آن جمله‌ای که در کلام امیر المؤمنین (ع) بود : "یذکروهم منسی نعمته" و "یشیروا لهم دفائن العقول" ممکن است ناظر به چنین مطلبی باشد، یعنی گاهی انسانها عقلشان در زیر حجابهای هوی، شباهت و جو اجتماعی مدفون می‌شود و دیگر کارآیی ندارد. وجود و عدم چنین عقلی چندان فرقی ندارد، با اینکه عقل دارند ولی نور افشانی نمی‌کند. این واقعیت هم مستلزم این است که خدا بر اساس حکمت متعالیه خود پیمبرانی را مبعوث فرماید تا مردم را از این حال غفلت در آورند. مسأله را برای مردم طرح کند که توحیدی هم در کار هست، شما به عقل خودتان مراجعه کنید و در این باره بیندیشید. و یا اگر مردم شباهتی دارند شباهت آنها را رفع کنند. پس از این راه هم ما می‌توانیم برهانی برای ضرورت نبوت اقامه کنیم. این برهان فرقی با برهان اول این است که در آن برهان تکیه روی این بود که مطالبی را انسان می‌بایست بداند و نمی‌تواند بداند ولی در اینجا تکیه روی این است که مردم باید به مطالبی توجه داشته باشند که از آنها غافل هستند .

وقتی آیات کریمه قرآن را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که در خصوص هدف بعثت انبیاء روی این دو موضوع تکیه شده که ما پیامبران را فرستادیم تا مردم را دعوت به توحید کنند - با اینکه خود توحید از راه عقل ثابت می‌شود و

قرآن هم برهان عقلي براي توحيد اقامه مي‌کند - ولي مي‌فرمايد هدف از بعثت انبياء اين بود که مردم را به توحيد دعوت کنند. و يا در جايي مي‌فرمايد هدف از بعثت انبياء اين است که مردم را متوجه به معاد کنند.

آياتي در اين زمينه هست که بعضي از آنها اشاره مي‌کنيم :

" و لقد بعثنا في كل امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت (30) "

"درميان هر ملتي پيامبري مبعوث کرديم، که خدا را پرستيد و از طاغوت دوري جوييد"

" و ما ارسلنا من قبلک من رسول الا نوحى اليه انه لا اله الا انا فاعبدون (31) " "قبل از تو هيچ پيامبري نفرستاديم

مگر اينکه به او وحى کرديم که من تنها "اله" هستم . بايد فقط مرا پرستش کنيد"

اين آيات به روشني مي‌رساند که دعوت مردم به پرستش الله از وظائف مهم انبياء بوده است قرآن کریم در موارد

زيادي داستان انبياء را ذکر فرموده و در سر لوحه دعوت همه انبياء، همين مسأله توحيد را ذکر کرده است که

فقط خدای يگانه را پرستش کنيد " ما لكم من اله غيره " تبين اين مطلب همان است که عرض کردم که با اينکه

توحيد فطري است و عقل هم دلالت مي‌کند، در عين حال در اثر شرايط خاص اجتماعي مورد غفلت قرار مي‌گيرد

و از اين جهت ضرورت دارد که انبياء مبعوث شوند تا اين امر مورد غفلت را به ياد مردم بياورند.

در مورد معاد هم آياتي داريم از جمله :

" يلقي الروح من امره علي من يشاء من عباده لينذر يوم التلاق (32) "

"خدا روح را بر هر پيامبري که بخواهد نازل مي‌کند تا اينکه آن پيامبر مردم را از روز قيامت انذار کند"

توجه دادن به قيامت و خطرهائي که ممکن است براي انسان در عالم ابدي پيش بياید يکي از اهداف پيامبران

است.

پي نوشت ها :

1- بقره/38 - 39.

2- طه/ 123.

3- اعراف/35 - 36.

4- فاطر/ 24.

5- براي اطلاع بيشتر ر. ک : جامعه و تاريخ از دیدگاه قرآن

6- فاطر/ 24.

7- نساء/ 165.

8- انعام/156 - 157.

9- فاطر/ 42.

10- مائده/ 19.

11- صف/ 6.

12- طه/ 134.

13- اسراء/ 15.

14- بقره/ 151.

- 15- نساء. / 113
- 16- مائده. / 15
- 17- بقره. / 79
- 18- نساء. / 46
- 19- بقره. / 213
- 20- ص. / 38
- 21- نساء. / 105
- 22- نساء. / 64
- 23- بقره. / 246
- 24- اعراف/ 104 - 105
- 25- نهج البلاغه، خطبه اول.
- 26- فاطر. / 24
- 27- نحل. / 36
- 28- اسراء. / 35
- 29- اعراف. / 85
- 30- نحل. / 36
- 31- انبياء. / 25
- 32- مؤمن. / 15

***** برگرفته از کتاب معارف قرآن ج 4 - 5، محمد تقی مصباح یزدی